

گزیده اشعار آئینی

شب دوم - ورودیه

محرم ۱۴۳۶ ه.ق - مهر ۹۳



و قد قتل فیها قبل الحسین علیه السلام مائة نبیّ و مائة سبط و أنّها تزفّ الی الجنة بطینها و شجرها و

جميع ما فیها كما تزفّ العروس الی ازواجها

ترجمه: و قبل از امام حسین علیه السلام صد پیغمبر و صد نفر فرزند پیغمبر کشته شدند، در آنجا و آنها میروند بسوی بهشت و آنچه در بهشت است مانند آنکه عروس بسوی زوجش میرود و جمعی از پیامبران به آن مکان عبور نمودند و متذکر مصیبت فرزند پیامبر آخرالزمان شده و بر هر یکی از آنها در قسمتی کرب و بلا وارد شده است.

بحرالمصائب ص ۳۵۱

حجره طلبگی

<http://hoseini13.blog.ir>

اشعار شب دوم محرم

مردی از کوفه بعید است بیا برگردیم

هیئتش وعده وعید است بیا برگردیم

غم نخور راه تو را بست بیا برگردیم

خانه ی مادری ام هست بیا برگردیم

قدر کافی به غم و غصه دچارم کافیت

طاقت دیدن داغ تو ندارم؛ کافیت

این همه داغ به روی جگرم کافی نیست؟

زخم های فدک بال و پرم کافی نیست

چقدر دلهره و غم سر پیری دارم

پدرم گفت که یک روز اسیری دارم

پدرم گفت که گودال بلا می بینم

سر نی زلف پریشان تو را می بینم

حرمه تا نرسیده ست بیا برگردیم

نقشه ای تا نکشیده ست بیا برگردیم

خواهرم ؛ حق بده والله که بی تقصیرم

خار هم پای تو یک روز رود می میرم

طاقت نیزه به پهلوت ندارم؛ دارم؟

طاقت پنجه به گیسوت ندارم؛ دارم؟

بعد تو جان علی ماندن من جا دارد؟

نیزه خوردن به گلوی تو تماشا دارد؟

اشعار شب دوم محرم - محسن حنیفی

او تا رسید گریه ی دنیا شروع شد

سینه زنی عالم بالا شروع شد

این حس مادرانه که دست خودش نبود

دلشوره های زینب کبری شروع شد

وقت مرور خاطره های گذشته شد

اشک حرم میانه ی صحرا شروع شد

ذکر حدیث پیرهن سرخ کودکی

حرف از لباس یوسف زهرا شروع شد

وقتی لباس حنجر او را خراش داد

صحبت ز طشت و حضرت یحیی شروع شد

والله ها هنا ذُبِحَ طفلنا الرضيع

دیگر لهوف خوانی آقا شروع شد

والله هاهنا سُبِيَ...روضه خوان بس است

شرمندگی حضرت سقا شروع شد

یک تیغ کند کارخودش را تمام کرد

غارت نمودن تنش اما شروع شد

۳

اشعار شب دوم محرم - علی اشتری

رنگ ها رنگ خزان است بیا برگردیم

این سفر بار گران است بیا برگردیم

صحبت از جایزه و ملک ری و گندم بود

خواهت دل نگران است بیا برگردیم

چشم شوری به علی اکبرتان خیره شده

قصه ی مرگ جوان است بیا برگردیم

صحبت از دیده ی دریایی عباس شده

تیرها بین کمان است بیا برگردیم

ساربان خیره شده بر خَم انگشتی ات

خنجرش نقره نشان است بیا برگردیم

خواب دیدم که سرت بر سر خاک افتاده

رنگ این خاک همان است بیا برگردیم

یک طرف این همه زن در طرف دیگر جنگ

لشگری چشم چران است بیا برگردیم

۴

دلواپسی

دلشوره ای افتاده در جانم برادر

غمگینم و سر در گریبانم برادر

حس بدی دارم، عجب دشت عجیبی ست

مبهوت سحر این بیابانم برادر

یک دشت مرد اجنبی دور و برماست

اینجا مزن خیمه، هراسانم برادر

در کاروانت دختران بی شماری ست

می ترسم از آینده ؛ حیرانم برادر

جایی برای بازی طفلان تو نیست

دلواپسِ خارِ مگیلانم برادر

صحرای محشر پیش این صحرا بهشت است

خشکیده لبهای غزل خوانم برادر

دست دخیل خارهایِ دشت رفته

سمت ضریح پاکِ دامانم برادر

بادی جسارت کرد و خلخالم تکان خورد

تشویش دارم؛ دل پریشانم برادر

آن نامه های بار اُشتر را نشان ده

با حُر بگو در کوفه مهمانم برادر

با زینبت دنیا سرِ سازش ندارد

مظلومه ی معروفِ دورانم برادر

از کودکی با دردِ چشمم خو گرفتم
در گریه کردن، پیر کنعانم برادر

۵

اشعار شب دوم محرم

تا باد به موی سرت افتاد دلم ریخت
تا اشک ز چشم ترت افتاد دلم ریخت

امروز میان تو و حُرّ ابن ریاحی
تا صحبتی از مادرت افتاد دلم ریخت

ای آینه ی خواهر خود تا که غبارِ
این دشت به دور و برت افتاد دلم ریخت

امروز که یک مرتبه در موقع بازی
بر روی زمین دخترت افتاد دلم ریخت

درباره ی تنهایی و بی یآوری تو
تا زمزمه در لشگرت افتاد دلم ریخت

خورشید من امروز که این سایه ی شوم
سرنیزه به روی سرت افتاد دلم ریخت

۶

اشعار شب دوم محرم - قاسم نعمتی

زمین کربلا اینجاست زینب

دیوار پر بلا اینجاست زینب

تحمل می کنی؟ گویم برایت

فراق ما دو تا اینجاست زینب

صدایی آشنا آید به گوشم

که مادر قبل ما اینجاست زینب

چه سرهایی شکسته بین این دشت

مسیر انبیا اینجاست زینب

برای خواب پنجاه سال پیش

دم تعبیرها اینجاست زینب

همان جایی که گفته ام ایمن

زمین نینوا، اینجاست زینب

بزن بوسه تمام سینه ام را

ضریح مصطفی اینجاست زینب

همان جایی که قرآن‌ها بیفتد

به زیر دست و پا اینجاست زینب

بین نرمی زیر حنجرم را

فرود نیزه‌ها اینجاست زینب

بین این مهره‌های محکم را

ذیحاً بالقفا اینجاست زینب

تمام خاک این صحرا خریدم

همه سرّ خدا اینجاست زینب

به مسلخ پا گذاری و بینی

غسیلاً بالدماء اینجاست زینب

مبادا معجز از سر وا نمایی

عدوی بی حیا اینجاست زینب

حنا از خون به گیسویت بگیری

حجاب کبریا اینجاست زینب

۷

اشعار شب دوم محرم - امیر یعقوبی

دل من غرق تمناست بیا برگردیم

عاشقی با تو چه زیباست بیا برگردیم

سرزمینی که تو را عاقبت از من گیرد

آری ای یار همین جاست بیا برگردیم

بین هر خیمه که رفتیم جگرم سوخت حسین

همه جا ناله ی زهراست بیا برگردیم

حیف از حنجر ششماهه که تیرش بززند

حرمله روبه روی ماست بیا برگردیم

مشکِ عباس اگر تیر خورد باکی نیست

حیف آن دیده ی سقااست بیا برگردیم

اینقدر گودی و اینقدر سراشیبی و سنگ

این زمین غرق معماست بیا برگردیم

۸

اشعار شب دوم محرم – علی اکبر لطیفیان

با احتیاط لاله ی ما را پیاده کن

عباس جان، سه ساله ی ما را پیاده کن

با احتیاط بار حرم را زمین گذار

زانو بزن وقار حرم را زمین گذار

با احتیاط تا که نیفتد ستاره ای

می ترسم آنکه گیر کند گوشواره ای

چشم مخدرات به سمت نگاه تو

دوشیزه گان محترمه در پناه تو

باحوریان رفته به زیر نقابها

یک لحظه روبرو نشدند آفتابها

این حوریان عزیز خدایند و بس، همین

این دختران کنیز خدایند و بس، همین

این دختر علی ست که بالش شکستنی است

ناموس اعظم است و وقارش شکستنی است

از این به بعد ماهِ حرمِ آفتاب باش

عباس جان مراقب این با حجاب باش

این دختران من که بیابان ندیده اند

در عمر خویش خار مگیلان ندیده اند

یک لحظه هم ز خیمه ی طفلان جدا نشو

جان رباب از دم گهواره پا نشو

توهستی و اهالی این خیمه راحتند

در زیر سایه ات همه در استراحتند

توهستی و به روز حرم شب نمی رسد

چشم کسی به قامت زینب نمی رسد

یک عده یوسف اند و یک عده مریم اند

احساس می کنم همه دلواپس هم اند

احساس می کنم که جوابم نمی دهند

با آب آب گفتمم آبم نمی دهند

راضی ام و رضایت یزدانم آرزوست

از سنگها شکستن دندانم آرزوست

من راضیم به پای خدا دست و پا زرم

با صورتم به خاک بیفتم صدا زرم

اگر به روی نی سر من نیز رو شود

تا که مقام خواهر من نیز رو شود

جام بلا به دست گرفتیم ما دو تا

این جام را الست گرفتیم ما دو تا

می خواستیم عبد شدن را نشان دهیم

پیغمبر و علی و حسن را نشان دهیم

...با احتیاط لاله ی ما را سوار کن

زینب بیا سه ساله ی ما را سوار کن

با احتیاط خسته شدند این ستاره ها

این گوش پاره ها سر گوشواره ها

۹

اشعار شب دوم محرم – علیرضا خاکساری

کربلا منتظر ماست... بیابرگردیم

به خدا محشر کبری ست بیا برگردیم

چه کنم شور عجیبی به دلم افتاده

دیده ام چشمه ی دریاست بیا برگردیم

چه کنم شور عجیبی به دلت افتاده

نگرانی تو پیداست بیا برگردیم

دیدم گفتم خبری هست که ما بی خبریم

راه برگشت مهیاست بیا برگردیم

پرده ها رفت کنار از جلوی چشمانم

فکر بد در سر آنهاست بیا برگردیم

حرمه منتظر ماست به آن جا برسیم

هدفش صورت سقااست بیا برگردیم

صحبت طفل رباب است در آن بحبوحه

صحبت اکبر لیلاست بیا برگردیم

دیدم آنجا که همه حلقه زدند با نیزه

به سر نعش تو دعواست بیا برگردیم

دیدم این سو تو به گودال می افتی آن سو

دشمنت گرم تماشاست بیا برگردیم

دشده تا زد و بر سینه ی تو با چکمه

تا نشست ناله ای برخاست... بیا برگردیم

۱۰

اشعار شب دوم محرم الحرام – روضه ورودیه

روز مرا مخواه که شام عزا کنی

خیمه مزین که خیمه غم را به پا کنی

دلشوره های خواهر خود را نگاه کن

پیش از دمی که با غم خود آشنا کنی

حتی قسم به سایه عباس میخورم

تا التماس های مرا هم روا کنی

تعبیر شد تمامی کابوس های من

من را به قتلگاه کشاندی رها کنی

صد بار دیده ام غمت از کودکی به خواب

صد بار دیده ام که در اینجا چه ها کنی

دیدم که خاک بر سر و رویم نشسته است

دیدم رسیده ای که مرا مبتلا کنی

دیدم لب ت ترک ترک و چهره سوخته

دیدم به چشمِ قاتل خود چشم واکنی

دیدم که سنگ شیشه پیشانیت شکست

دیدم که تیر از بدن خود جدا کنی

دیدم برای آنکه بخیزی به زانویت

سر نیزه ای شکسته گرفتی عصا کنی

دیدم لباس مادری ات را ربنده اند

پیراهنی نبود و تنت بوریا کنی

۱۱

اشعار شب دوم محرم الحرام – روضه ورودیه

کیست زینب همیشه بی همتا

نور مستور عالم بالا

کیست زینب نفس نفس حیدر

کیست زینب تپش تپش زهرا

کیست زینب حسین پرده نشین

کیست زینب حسن به زیر کسا

کیست زینب کسی چه میداند

غیر آن پنج آفتاب هدی

کیست زینب تلاطم عباس

کیست زینب تموج دریا

ذوالفقار علی میان نیام

اوج نهج البلاغه ای شیوا

کیست زینب فراتر از مریم

روشنی بخش هاجر و حوا

کیست زینب حجاب جلوه غیب

صبر اعظم ، صلابت عظما

قلمم بشکند چه می گویم

من و اوصاف زینب کبری ؟

من چه گویم که گفت اربابم

حضرت عشق ، التماس دعا

السلام ای شکوه نام حسین

دومین فاطمه ، تمام حسین

آسمان هم در انحصارش بود

کهکشان گوشه ی نقابش بود

آتش؛ آتش گرفته ی نورش

آب سیراب آبشارش بود

بعد پنجاه و چند سال حسین

باز هم غرق در بهارش بود

قامتش را ندید حتی ماه

که علمدار پرده دارش بود

محرم محملش فرشته نبود

تا علی اکبرش کنارش بود

کاروانِ عشیره ی زهرا

تحت امرش در اختیارش بود

ناقه اش روی بال جبرائیل

کز ندیمان بی شمارش بود

حج خود با جهاد کامل کرد

نینوا آخرین دیارش بود

محملش ایستاد و پایین رفت

لحظه ی سختِ انتظارش بود

شور میزد دلش که می دانست

قتلگاهی در انتظارش بود

آه گرمی کشید از جگرش

کربلا را که دید زد به سرش

آه از این خاک و خارها... برگرد

وای از این شوره زارها... برگرد

خوب پیدا است جای نخلستان

لشگری در غبارها برگرد

کربلا آمدی و پائیزی...

... میشود این غبارها برگرد

کربلا آمدی و خواهم دید

به تنت یادگارها برگرد

برق نعل است یا که تیغه ی تیغ

آن طرف آن شرارها برگرد

جان به لب کرده کودکان را

خنده ی نیزه دارها برگرد

حرمله آمده ست و بند آمد

نفس شیرخوارها بر گرد

دخترانت چقدر میلزند

از حضور سوارها بر گرد

خیمه برپا مکن که پر نشود

گرد من از مزارها بر گرد

ترس دارم که بال و پر بزنند

به علمدارمان نظر بزنند

تا که از خواهرت جدا نشوی

تا که صاحب عزای ما نشوی

تا که در خارهای این صحرا

غرق در زخم ها نشوی

تا که در شیب تند آن گودال

با لب تیغ آشنا نشوی

تا لباس تو را ز تن نبرند

تا هم آغوش بوریا نشوی

تا که پیش نگاه کم سویم

از سر نیزه ها رها نشوی

تا که در عمق چشم دخترکت

زخمی از چوب بی حیا نشوی

تا که بین حرامیان نروی

سنگ خورده ترین صدا نشوی

درِ اِزای دو کیسه ی دینار

گوشه ی یک تنور جا نشوی

تا که در کوچه زائر طفل...

....مانده در زیر دست و پا نشوی

جان مادر بیا بیا برگرد

آه از این کربلا بیا برگرد

۱۲

اشعار شب دوم محرم الحرام - روضه ورودیه - قاسم نعمتی

بوی غم بوی جدایی بوی هجران می رسد

کربلا آغوش خود واکن که مهمان می رسد

ناقه ام در گل نشسته چاره ای کن یا حسین

دیر اگر آبی کنارم بر لبم جان می رسد

حاجی زهرا علم کن خیمه هایت در منا

زین عطش آباد بوی عید قربان می رسد

خاک سرخ این بیابان بوی مادر می دهد

گوش کن آوای محزون حسین جان می رسد

گو فرات بی مروّت اینقدر هوهو مکن

کودک ششماهه ای با کام عطشان می رسد

کمتر از ده روز دیگر بی برادر می شوم

روزگار عشق بازی ها به پایان می رسد

در همان لحظه که ترکیب رخت پاشد زهم

از حرم زینب به گیسوئی پریشان می رسد

کمتر از ده روز دیگر از فراز نيزه ها
درچهل منزل به گوشم صوت قرآن ميرسد

قافله سالار زينب گو شبي بر ساربان
وقت خاتم بخشي دست سليمان مي رسد

وای از هنگامه وصلی که یک نيزه سوار
روبرو با خواهری پاره گريبان مي رسد

۱۳

ورود کاروان به کربلا

سایه ات تا روز محشر بر سر من مستدام..

بهجه قلبی علیک دائماً منی السلام..

قرص قرص است از کنارت بودنم دیگر دلم..

تکیه گاه شانه های خسته ام در هر مقام..

پابه پایت آدم یک عمر همدل همنفس
پابه پایت آدم هر جا که رفتی گام گام
باتو این پنجاه سال احساس عزت داشتم..
با تو در محمل نشستم در کمال احترام
با تو تا اینجا رسیدم بی غم و بی دردسر
با تو میگویند از امنیت من خاص و عام..
اسم اینجا را که گفتی سینه ام آتش گرفت
شعله ور شد خاطر من از غصه های ناتمام..
نخل می بینم؟! و یا اینکه سپاه آورده اند..
سرنوشت ما چه خواهد شد ایا ماذا الختام؟
با تو دارم سایه سر با ابالفضلت رکاب
بی تو وای از نایب بی محمل و اشک مدام..
با تو دور خیمه اهل حرم آرامش است..
بی تو وای از آتش افتاده بر جان خیام..
با تو هر صبح آفتاب اول سلام میکند
بی تو زینب میرود بی پوشیه بازار شام..

با علی اکبر عصای دست پیری داشتم
بی علی اکبر من و باران سنگ از روی بام
با تو دست هیچکس حتی به سمت من نرفت..
بی تو ما را می برند اشرار تا بزم حرام..

۱۴

ورود کاروان به کربلا

گل‌های اهل بیت به گلزار می رسند
موعودیان به موعد دیدار می رسند
اینجا زمان وصل چه نزدیک حس شود
دلدادگان وصل به دلدار می رسند
این حاجیان که نیمه شب از کعبه آمدند
آخر همه به کوچه و بازار می رسند
این کاروان به قافله سالاری حسین
دارند با امیر و علمدار می رسند
گاهی دم از شریعه و گودال می زنند

گاهی به تلّ خاکی و هموار می رسند
ناگاه با برادر خود گفت خواهری:
این نخل ها به دیده من تار می رسند
این باغهای کوفه چرا نیزه داده اند
این میوه ها چه زود سرِ بار می رسند
یک دختر جلیله به بابا خطاب کرد:
این نامه ها که از در و دیوار می رسند...
...آن هیجده هزار نفر که نوشته اند:
آقا بیا ، کجا به تو ای یار می رسند
یک مادری به نغمه لالایی اش سرود
حتماً به داد کودک گهوار می رسند
ناگه سه ساله بر سرِ دوش عمو گریست
این خارها به پای من انگار می رسند
حالا حسین یک یکشان را جواب داد:
اینجا به هم حقایق و اسرار می رسند
اینجا زمین قاضریه ، دشت کربلاست

جایی که تیرهای هدف دار می رسند
اینجا به غیر نیزه تعارف نمی کنند
از شام و کوفه لشگر جرار می رسند
سر نیزه ها به پیکر من بوسه می زنند
شمشیرهای تشنه و قدار می رسند
ذبح عظیم پیش تماشای زینب است
شمر و سنان به قهقهه این بار می رسند
حلق علی و قلب من و سینه یتیم
این نقطه ها به حرمله انگار می رسند
اینجا ترحمی به یتیمان نمی شود
زیور فروش های تبه کار می رسند
سرهایتان به سنگ ، همه آشنا شود
بس هدیه ها که از در و دیوار می رسند
جمعی برای بردن خلخال و گوشوار
جمعی برای غارت گهوار می رسند

ورود کاروان به کربلا

قدری به سینه آه برایم بیاورید

پیراهن سیاه برایم بیاورید

اخبار بین راه برایم بیاورید

تربت ز قتلگاه برایم بیاورید

دارد حسین می رود انگار کربلا

دارد دل رسول خدا می شود مذاب

می ریزد اشک روضه ز چشم ابوتراب

شد نوحه های فاطمه هم ناله رباب

کودک چقدر می خورد از نهر آب، آب

دارد عجیب قصه غمبار ، کربلا

این ناله دمام زهرای اطهر است

زینب بدان که کرب و بلا پر ز لشگر است

تا چند روز بعد ، حسینِ تو بی سر است

آنروز روز غارت خلخال و معجر است

بدتر ز روضهٔ در و دیوار ، کربلا
گریان توست مادر تو ای حسین من
بر نیزه می رود سر تو ای حسین من
گردد اسیر خواهر تو ای حسین من
گردد یتیم دختر تو ای حسین من
تا شام و کوفه همراه اغیار ، کربلا
عباس من تو دور و بر کاروان بمان
همراه زینب و کمک بانوان بمان
پشت و پناه لشگر و پیر و جوان بمان
پیش حسین من به تمام توان بمان
بی تو نداشت سید و سالار ، کربلا
این قافله به سوی شهادت روانه است
شب نامه های مردم کوفه بهانه است
از غربت حسین هزاران نشانه است
در انتظار زینب من تازیانه است
زینب کجا و کوچه و بازار ، کربلا

انگار بوی پیره‌نی را شنیده اند
اینها حدیث بی کفنی را شنیده اند
این سمّ اسبها بدنی را شنیده اند
این نیزه ها لب و دهنی را شنیده اند
رفت از مدینه تیزی مسمار ، کربلا
مادر هنوز پهلوئی من درد می کند
این زخمهای بازوی من درد می کند
جای کبودی روی من درد می کند
خوردم زمین و زانوی من درد می کند
وای از حدیث سیلی خونبار ، کربلا
روزی که وقت آمدن لشگرم رسد
ایام دادخواهی از داورم رسد
مهدی من به داد دل مضطرم رسد
هم انتقام غنچه گل پرپریم رسد
پس مرگ بر منافق و کفار ، کربلا

ورود کاروان به کربلا

تا که فرمود همین جاست و اتراق کنید
خواهری در دل خود بیرق غم را کوبید
سر یک قافله پایین که علمدار آمد
به زمین زد ستونهای حرم را کوبید
خواست خاتون دو عالم که قدم رنجه کند
در بر ناقه علمدار علم را کوبید
زانویش باز رکاب قدم خانم شد
تا که بر شه پر جبریل قدم را کوبید
خواست از معجزه چادر او بنویسد
عقل جبریل کم آورد قلم را کوبید
از در زینبیه حاجت ما را دادند
خوش به آن دل که در بیت کرم را کوبید
صحبت کربلا بود که خانم نگذاشت
موج او آمد و درهای دلم را کوبید

بگذارید که از کربلایش گویم

گریه ای سر دهم از هول و ولایش گویم

نفسی سخت کشید و به برادر فرمود

این چه دشتی است که گودال در آنسو تر هاست

ظهر امروز اذان گفت علی و دیدم

ظهر یک روز سرت روی تن اکبرهاست

ساربان دید عقیق یمنت را امروز

بعد از این غصه من بردن انگشترهاست

خوشبحال من و کلثوم که با عباسیم

عصر یک روز سنان همسفر خواهر هاست

چقدر دختر نوپاست خدا رحم کند

عصر یک روز به سر دختر هاست

باز امروز من و بافتن گیسویی

شام آنروز شب آتش و خاکستر هاست

بنشین تا که از امروز گلویت بوسم

وای از روز دهم نوبت این حنجرهاست

به مدینه برو امروز نبیند زهرا
عصر یک روز به روی بدنت لشگرهاست
دل من غرق امید است اگر باشی تو
معجرم نیز سفید است اگر باشی تو

۱۷

ورود کاروان به کربلا

دشت غم ، دشت عطش ، دشت بلایی کربلا
سینه سوز و جانگداز و غم فزایی کربلا
جمعی از خوبان عالم را هدایت بر سر است
باز کن در دل برای عشق جایی کربلا
زود باشد کاروان در کوی تو منزل کند
میزبان حضرت خون خدایی کربلا
خیمه های عاشقان بر پا شود در خاک تو
تو به حج عشق تصویر منایی کربلا
تو غریبه نیستی با آستان اهل بیت

آشنای زاده ی خیرالورایی کربلا

طور سینایی ، کنی موسای عمرانی طلب

خضر امکانی پی آب بقایی کربلا

کعبه ی آل رسولی ، ثانی بیت الحرام

بعثت پاک حسینی را حرایی کربلا

آیه ی عشقی ولی هرگز نمی شد باورت

افکنی بین دو عاشق را جدایی کربلا

آه از آن روزی که زینب غرق خون بیند تو را

که هم آغوش تن اهل ولایی کربلا

روز عاشورا که باغ فاطمه پرپر شود

همنوا با زینبش نغمه سرایی کربلا

آن زمان که دست عباس از بدن گردد جدا

میزبان مقدم خیرالنسایی کربلا

عصر عاشورا که آید قتلگاهت دیدنی است

عشق با خون می کند جلوه نمایی کربلا

کاش می گفتی که گلچین لاله را پرپر مکن

وای زین نامردمی و بی حیایی کربلا

میهمان را با لب عطشان چه قومی می کشند؟

وای از این کوفه و این بی وفایی کربلا

ای زمین ، ای ارض اقدس ، ای حریم کبریا

تا ابد با آل زهرا همنوایی کربلا

۱۸

ورود کاروان به کربلا

در دلش درد بی دوا عمه

در گلو بغض بی صدا عمه

که رسیده به کربلا عمه

همه سرها به زیر تا عمه

می گذارد قدم کجا زینب

پرده از محملش که بگشاید

صف به صف از فرشته می آید

همه چشم انتظار، او باید

آید اینجا جلوس فرماید

پشت پرده پر از دعا عمه

اکبر عطر و گلاب می گیرد

بچه را از رباب می گیرد

رونق از آفتاب می گیرد

تا عمو جان رکاب می گیرد

هست در اوج کبریا عمه

حال اینجا کلافه اش کرده است

چند معجز اضافه آورده است

در دل خویش روضه پرورده است

جگرش خون و سینه پر درد است

جگرش بر نینوا عمه

چنگ زد دامن برادر را

بوسه ای زد دوباره حنجر را

و نشان داد سمت دیگر را

نخلها را نه، حجم شکر را

نالہ می زد ز کربلا عمہ

ہمہ جا تیر ہست و شمشیر است

قمزہ ہست و صدای تکبیر است

چقدر آنطرف کمانگیر است

تو بگو آن سہ شعبہ ہم تیر است

گفت از جمع عمہ ہا عمہ

وای بر من رباب رفت از حال

وای بر من از اینہمہ اطفال

وای از آن جماعت خوشحال

وای از تلّ و وای از گودال

ہمہ بر سر زدند با عمہ

زخم آورده بر جگر بزند

بر علمدارمان نظر بزند

با لب تیغ با تبر بزند

سنگ آورده بیشتر بزند

بی تو افتادہ در قفا عمہ

بر سرت بی حساب می ریزند

بی حساب و کتاب میریزند

پیش چشم تو آب می ریزند

سرِ طفلِ رباب می ریزند

غرق در نوحه و نوا عمه

سر گودال گیر می افتی

بعد از آن به زیر می افتی

دست پیر و صغیر می افتی

نخ نما چون حصیر می افتی

چه کند پای بوریا عمه

بعد از تو به غیر شامی نیست

خواهرت هست جز حرامی نیست

بسته گفتم که احترامی نیست

آتش افتاده و خیامی نیست

چادرش زیر دست و پا عمه

ورود کاروان به کربلا

آتشی بین نینوا آمد آه زینب به کربلا آمد

به بلاجویی بلا آمد آه زینب به کربلا آمد

.....

بار دیگر هلال غم آمد سوز اشعار محتشم آمد

خاکِ عالم که بر سرم آمد ناله ی مادر از حرم آمد

آه زینب به کربلا آمد

غرق خون اشکهای آدم شد کمر نوح یک شبه خم شد

گیسوان رسول درهم شد نوبت روضه ی محرم شد

آه زینب به کربلا آمد

روی این خاک جبرئیل افتاد آمد و بر زمین خلیل افتاد

از نفس بانگِ الرحیل افتاد حرف اتراق بین ایل افتاد

آه زینب به کربلا آمد

انبیا صف به صف در استقبال می رسد کاروانی از آمال

نوجوانان، مخدرات، اطفال به کنار عمو همه خوشحال

آه زینب به کربلا آمد

جبرئیل است و رو پر ناقه کعبه ای هست و پشتِ سر ناقه

قبله را می برد مگر ناقه آسمان نشسته بر ناقه

آه زینب به کربلا آمد

۲۰

ورود کاروان به کربلا

او تا رسید گریه دنیا شروع شد

سینه زنی عالم بالا شروع شد

این حس مادرانه که دست خودش نبود

دلشوره های زینب کبری شروع شد

وقت مرور خاطره های گذشته شد

اشک حرم میانه صحرا شروع شد

ذکر حدیث پیرهن سرخ کودکی

حرف از لباس یوسف زهرا شروع شد

وقتی لباس حنجر او را خراش داد

صحبت ز طشت و حضرت یحیی شروع شد

"والله هاهنا ذُبِحَ طفلنا الرضيع"

دیگر لهوف خوانی آقا شروع شد

"والله هاهنا سبی...روضه خوان بس است"

شرمندگی حضرت سقا شروع شد

یک تیغ کند کار خودش را تمام کرد

غارت نمودن تنش اما شروع شد

۲۱

ورود کاروان به کربلا

زینب چو دید کرب و بلا را دلش گرفت

بانویمان به وسعت دنیا دلش گرفت

حسی غریب در دل او جا گرفت بود

آهی کشید و بعد همانجا دلش گرفت

انگار مادر اندکی ناله می کند

زینب گریست حضرت زهرا دلش گرفت

از ناقه روی دست عمویش پیاده شد

هرکودکی که از تب صحرا دلش گرفت

با اینکه دور ناقه عمه محارمند

اما میان حلقه آنها دلش گرفت

زانو رکاب کرد ابالفضل پیش او

با بوسه ابروی سقا دلش گرفت

بغضی شکست آه دلی سوخت در حرم

زینب رسید کرب وبلا خاک بر سرم

۲۲

ورود کاروان به کربلا

روز مرا مخواه که شام عزا کنی

خیمه مزین که خیمه غم را به پا کنی

دلشوره های خواهر خود را نگاه کن

پیش از دمی که با غم خود آشنا کنی

حتی قسم به سایه عباس می خورم

تا التماس های مرا هم روا کنی

تعبیر شد تمامی کابوس های من
من را به قتلگاه کشاندی رها کنی
صد بار دیده ام غمت از کودکی به خواب
صد بار دیده ام که در اینجا چه ها کنی
دیدم که خاک بر سر و رویم نشسته است
دیدم رسیده ای که مرا مبتلا کنی
دیدم لب ت ترک ترک و چهره سوخته
دیدم به چشمِ قاتل خود چشم وا کنی
دیدم که سنگ شیشه پیشانیت شکست
دیدم که تیر از بدن خود جدا کنی
دیدم برای آنکه بخیزی به زانویت
سر نیزه ای شکسته گرفتی عصا کنی
دیدم لباس مادری ات را ربنده اند
پیراهنی نبود و تنت بوریا کنی

در این خاک از بلا صدها نشان و ...

دلم از غربت تو نیمه جان و ...

به استقبال می آیند اما

چرا در دستشان سنگ و سنان و ...

به گوش جان من آید نوایی

نوای غربت و درد آشنایی

بیا بگذر از این خاک بلا پوش

ز هر سو می وزد بوی جدایی

دل آشفته ام دریای خون است

نگاهم از غم تو لاله گون است

بگو با من چرا ذکر تو امروز

فقط «أَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» است

ورود کاروان به کربلا

الهی بهر قربانی به درگاہت سر آوردم
نه تنها سر برایت بلکه از سر بهتر آوردم
پی ابقاء قد قامت به ظهر روز عاشورا
برای گفتن الله اکبر، اکبر آوردم
پی آزادی نسل جوان از بند استبداد
برادر زاده ای چون قاسم فرخ فر آوردم
علی را در غدیر خم نبی بگرفته روی دست
ولی من روی دست خود علی اصغر آوردم
علی انگشتر خود را به سائل داد
اما من برای ساربان انگشت و با انگشتر آوردم
برای آنکه همدردی کنم با مادرم زهرا
برای خوردن سیلی سه ساله دختر آوردم
برای کشتن دونان به دشت کربلا یا رب
چو عباس همایون فر امیر لشگر آوردم

برای آنکه قرآنت نگردد پایمال اسب
برای سم مرکب ها خدایا پیکر آوردم
حسن را گر که از لخت جگر آکنده شد تشتی
من اینک سر برای زینت تشت زر آوردم

اعوذ بالله من الكرب والبلاء